

اتحاد چپ کارگری ایران

بولتن سیاسی خبری

زیر نظر هیئت هماهنگی

شماره ۹۵/سه شنبه ۲۳ اکتبر ۲۰۰۱

کارگران جهان متحد شوید!

یادداشت سیاسی:

سیاست خارجی جمهوری اسلامی: بازگشت به دوران
((ایران گیت))!

بن لادن و طالبان، هیولا و جانوران ساخته و پرداخته
سرمایه جهانی!

بهزاد

اسامه بن لادن، توسط تورکی الفیصل، یکی از رؤسای سازمان اطلاعات و امنیت عربستان سعودی و با نظارت سازمان سیا، در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ میلادی، شناسائی شد و برای مقابله نظامی و سیاسی با حکومت دست نشانده بوروکراسی شوروی در افغانستان، آموزش دید. بن لادن پس از مدت کوتاهی به عنوان یکی از سازمانده های اصلی سیاست های آمریکا علیه حکومت "چی" افغانستان، شناخته شد.
..... در ص ۲

بنیادگرایی اسلامی در پاکستان!

مصاحبه ای با فاروق صلحریا، از حزب کارگر پاکستان!

در مقطع اعتراضات دانشجویان ایرانی در تابستان ۱۳۷۸، فاروق صلحریا، نویسنده پاکستانی، از اعضای حزب کارگر پاکستان، با ما تماس گرفت تا حمایت این حزب از مبارزات دانشجویی در ایران را اعلام دارد. مصاحبه ای که در پیش رو دارید، وی نظر خود و حزب کارگر پاکستان را در مورد بنیادگرایی اسلامی در پاکستان و افغانستان، بازگو می کند:
..... در ص ۳

در صفحات دیگر می خوانید:

* آری، راه حل مؤثر دیگری، به جز بمباران افغانستان، وجود دارد! نوشته طارق علی در ص ۵
* فعالیت های اتحاد چپ کارگری در عرصه بین المللی!
* نامه و پیام های رسیده در ص ۶

در هفته ای که گذشت، جمهوری اسلامی وارد مرحله جدیدی از مذاکره و معامله با ایالات متحده آمریکا شد و با وساطت دولت سوئیس، به ایالات متحده تضمین داد که در صورت به خطر افتادن جان خلبانان یا نیروهای نظامی آمریکایی در جنگ با افغانستان در خاک یا فضای ایران، مصونیت و مداوای این نیروها را تضمین خواهد کرد. علاوه بر این، متحد اصلی ایالات متحده، جانیان بنیادگرای ((اتحاد شمال))، اجلاسی در تهران برگزار کردند که طی آن، رهبران این ((اتحاد)) از جمله دکتر عبدالله، با خرازی ملاقات کردند. همزمان با این وقایع، ایالات متحده در پاسخگویی به ((کمک)) ایران و جلوگیری از طرح دعوی با جمهوری اسلامی، فعلا از طرح روابط ایران با حزب الله لبنان و دیگر جریان های تروریست منطقه، خودداری کرده، و دادگاه رسیدگی به تقاضای غرامت مالی گروگان های سفارت آمریکا از دولت ایران را، متوقف ساخته است. (کارمندان سابق سفارت آمریکا ۲۰ سال پیش، بیش از یکسال و چند ماه گروگان جمهوری اسلامی بودند). دخالت سیاسی دولت آمریکا در به تعویق انداختن این دادگاه، با اعتراض شدید گروگان های سابق و روزنامه های ایالتی محل اقامت آنان، روبرو شد. یکی از این روزنامه ها با تیتر ((بوی عفونت بار سازش با جمهوری اسلامی به مشام میرسد))، به مقامات دولت آمریکا هشدار داد که سازش با یک دسته تروریست، برای حمله به دسته ای دیگر، عواقب ناگواری دارد.

اما در داخل ایران، جمهوری اسلامی همچنان میکوشد بر موضع ((ضد آمریکایی)) خود پافشاری کند و این برخورد دوگانه، باعث آن شده که برخی دیپلمات های اروپایی مقیم تهران، در گفتگوهای غیررسمی با خبرنگاران، از جمله خبرنگار روزنامه تایمز مالی در تهران، سیاست امروزی جمهوری اسلامی را با دوران ((ایران گیت)) مقایسه کنند. در آن دوره، در حالیکه جمهوری اسلامی تظاهرات روزانه علیه ایالات متحده برپا میکرد و در دستگاه های تبلیغی خود، مرتب علیه این کشور شعار می داد، اما در حفاء در مذاکره با رهبران این کشور از جمله رونالد ریگان و اولیور نورت بود. بطوریکه این مأمور سازمان امنیتی آمریکا، حتی به تهران سفر کرد تا قرارداد ارسال سلاح های آمریکایی در ازای کمک مالی ایران به ضدانقلابیون نیکاراگوئه را از طریق بانک های سوئیس و با وساطت دولت ((سیهونیستی)) اسرائیل، هماهنگ سازد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی. زنده باد سوسیالیسم!

.....دنباله بن لادن و طالبان... از ص ۱

خلیج فارس، و با راه دیگر پرهزینه کشیدن لوله از زیر دریای خزر به جمهوری آذربایجان، ترکیه و دریای مدیترانه).

در این راستا، برای به قدرت رساندن طالبان، سازمان امنیت پاکستان توانست بخشی نظامی "حزب دموکراتیک مردم افغانستان" به رهبری شهنواز تنائی را از مجاهدین جدا ساخته و در خدمت اهداف سیاسی و نظامی خود و جهان سرمایه به کار بگیرد. شهنواز تنائی خلبان های خود را برای پرواز آنچه از نیروهای هوائی آن کشور و جت های میگ ۲۳ و جنگنده های ساکو باقی مانده بود، در اختیار طالبان گذاشت. به راه انداختن تانک ها و ماشین آلات پیچیده نظامی روسی، آنهم به دست نیروهای "حزب دموکراتیک افغانستان" و نیروهای امنیتی و انتظامی پاکستان، سهم مهمی در شکست نیروهای مجاهدین ایفا کرد.

حاکمیت طالبان بدون ترور و اختناق گسترده امکان ناپذیر بود. جهان سرمایه نیز در برابر وحشی گری های طالبان علیه مردم فقیر و ستمدیده افغانستان سکوت کرده بود. سنگساریان جهان "متمدن" حتا در برخی موارد، از حکومت مذهبی ی که باعث ایجاد "ثبات و امنیت" در منطقه شده بود، با ستایش یاد می کردند. ستایش جهان غرب از طالبان و "تمدن اسلامی" بی دلیل نبود. در واقع، پس از به قدرت رسیدن طالبان، گفتگوهای کمپانی های بزرگ نفتی با طالبان برای کشیدن خطوط لوله برای انتقال نفت و گاز، بلافاصله آغاز گردیده بود؛ در سال ۱۹۹۷ طالبان دو هیئت نمایندگی برای معامله با دو کمپانی بزرگ که خواهان سرمایه گذاری در پروژه انتقال نفت و گاز آسیای میانه از طریق خاک افغانستان بودند، به خارج فرستاد. نخستین هیئت طالبان به تکزاس آمریکا برای دیدار با مقامات (یونوگال) عازم شد و دومین هیئت برای گفتگو با رؤسای BRIDAS (کمپانی بزرگ نفتی آرژانتینی) به بوئنوس آیرس رفت. روسای کمپانی های آمریکائی و آرژانتینی برای نرنجاندن هیئت طالبان "و احترام به اعتقادات نمایندگان حکومت محترم افغانستان"، به تمام کارمندان زن خود دستور داده بودند که در هنگام دیدار با نمایندگان طالبان، از پوشیدن دامن خودداری کرده و شلوار به پا و روسری به سر، به محل حضور آنان وارد شوند! البته هیئت نمایندگی طالبان نیز از فرصت بدست آمده بیشترین استفاده را کرد و قراردادهای لازم را امضاء نمود.

در این میان، دولت پاکستان هم از "عنائم جنگی" که به قیمت خون و آواره شدن میلیون ها نفر از مردم بیگناه افغانستان به دست آمده بود، بی نصیب نماند. بخاطر سرازیر شدن کمک های بشمار نظامی، سیاسی و مالی آمریکا به نیروهای ارتجاعی، سهم زیادی نیز نصیب دولت پاکستان شده بود. پشتیبانی آمریکا و غرب از جنگ ضدشوروی، باعث تقویت اقتصادی و امنیت و ثبات سیاسی دولت پاکستان و زایش و رشد نیروهای واپس گرای مذهبی در منطقه (به ویژه در کشمیر، ازبکستان، تاجیکستان و البته افغانستان) گردیده بود.

سرمایه جهانی در دوران انحطاط اش، برای دفاع از حرکت آزادانه سرمایه، چاره ای به جز تقویت این دولت ها و نیروهای واپس گرا نداشته و ندارد. مدعیان و کارگزاران جهان "متمدن"، همانا، مدتهاست که برای درهم کوبیدن مقاومت کارگران و ستمدیدگان متوسل به هر نیروی ارتجاعی (اعم از فاشیستی و یا مذهبی) شده اند. طالبان، فرزند "مشروع" آمریکا و سیاست های دوران برزنسکی و کارتر و پی آمد "کمر بند سبز دولت های اسلامی" پیرامون شوروی سابق است. مخلوقی که سرانجام با خالق خود سر ناسازگاری پیدا کرد. در واقع اساما بن لادن و طالبان، به صورت هیولای فرانکشین درآمده اند. هیولائی که به جان ارباب خود درافتاده و مخلوقی که سرانجام با خالق خود سر ناسازگاری پیدا کرده است. و چون همیشه، مردم بیگناه، قربانیان این "دعوی خانوادگی" گشته اند.

بهباد ۱۸ اکتبر

با استقرار حکومتی به طرفداری از شوروی، برای امپریالیزم آمریکا بهترین فرصت برای بسیج نیروهای ارتجاعی افغانستان و منطقه، فراهم آمده بود؛ از یک سو، تمام نیروی تبلیغاتی، مالی، نظامی و سیاسی سرمایه جهانی علیه "کمونیزم" بسیج شد و از سوی دیگر نیز تمامی نیروهای ارتجاعی افغانستان (ایل خانان، قاجاق چیان، بنیادگرایان و ملایان) و خاورمیانه علیه "کافران بی دین" سازمان یافتند تا حکومت دست نشاندۀ بوروکرات های کرملین را سرنگون سازند. سیاست های استعمارگرانه دولت ضدکارگری روسیه بهانه خوبی در اختیار تمامی نیروهای واپس گرای منطقه (منجمله حکومت اسلامی ایران) و امپریالیزم، برای زایش و پرورش این "اتحاد مقدس" قرار داد. سران کرملین که حکومت افغانستان را رو به سقوط می دیدند با فرستادن قوای نظامی، کوشیدند تا دست نشاندگان خود را نجات دهند. اما، پس از مدتی، نیروهای نظامی شوروی هم خود مژه شکست را چشیدند و از خاک افغانستان عقب نشستند. باید اذعان داشت که دخالت سیاسی - نظامی شوروی در امور داخلی افغانستان، نه تنها منجر به تقویت نیروهای مترقی نشد، بلکه نقش مهمی در سامان یابی و تقویت طیف واپس گرایان قرون وسطائی افغانستان و سپس در کل منطقه، به عهده داشت. از منظر تاریخی، در تحقق این امر، مسئولیت دولت ضدسوسیالیستی شوروی سابق، انکارناپذیر است.

با کمک آمریکا و امپریالیزم جهانی، نیروهای ارتجاعی مجاهدین، حکومت "خلقی" دست نشاندۀ روسیه را از قدرت رانده و قدرت را بدست گرفتند. حکومت مذهبی "مجاهدین" افغانستان که متکی به واپس مانده ترین نیروهای مذهبی و عشیرتی بود، نه تنها از هرج و مرج و اغتشاش ناشی از جنگ چندین ساله نکاست، بلکه با سیاست های ضد مردمی خود، آن کشور را در بحرانی عمیق تر فرو برد. اوضاع آشفته افغانستان، امنیت سرمایه جهانی و ثبات منطقه را به طور جدی به مخاطره افکنده بود. در این میان، سازمان "سیا" با کمک سازمان امنیت پاکستان "آی. اس. آی." با بدیل دیگری به میدان آمدند. پاسخ "جهان متمدن"، همین دارودسته ملا عمر بود. طالبان با پشتیبانی مالی، نظامی و عقیدتی پاکستان، عربستان و امارات متحدۀ عربی و با "حمایت ملکوتی" آمریکا، به دست حکومت به اصطلاح "مترقی" خانم بی نظیر بوتو، در سال ۱۹۹۶ به قدرت رسید. در به قدرت رسیدن طالبان، شرکت یونوگال و موسسات بزرگ نفتی آمریکا، نقش و سهمی اساسی بازی کردند. خانم رایین رافائل، وزیر وقت آمریکا برسیاست های کمپانی های نفتی مبنی بر به قدرت رساندن طالبان نظارت داشت. همان شرکت هائی که میلیون ها دلار هزینه انتخابات سال گذشته جورج بوش و حزب جمهوری خواه را متقبل شدند!

کمپانی های بزرگ نفتی همواره چشم به درآمدهای هنگفت ذخیره های گاز و نفت زیرزمینی ی آسیای میانه داشته اند. پس از فروپاشی شوروی، برخی از این شرکت های بزرگ در صدد کشیدن خطوط لوله های گاز و نفت از جمهوری های آسیای میانه (به ویژه از ترکمنستان) به افغانستان، پاکستان و سپس آب های گرم دریای عمان هستند (در تقابل با آلترناتیو کم خرج تر استفاده از خاک ایران و

.....دنباله بنیادگرایی اسلامی در پاکستان از ص ۱

سؤال: اگر ممکن است، در مورد پایگاه طبقاتی بنیادگرایی اسلامی توضیحاتی بدهید؟

جواب: ریشه بنیادگرایی را باید در عقب افتادگی جامعه، محرومیت اجتماعی، پائین بودن سطح آگاهی، فقر و بیسوادی جست. مانند فاشیسم یا شوونیسم، بنیادگرایی اسلامی نیز، پایگاه خود را در خرده بورژوازی و آن بخشی از نیروی کار که بتازگی پروتارنیزه شده ولی هنوز به آگاهی طبقاتی دست نیافته است، میابد. دیگر مدافعان این بینش را، باید در افشار پایی طبقات متوسط جست، تولیدکنندگان خرد، مغازه داران، بخشی از روستائیان که برای حفظ حیات طبقاتی خود علیه بورژوازی مبارزه میکنند ولی از دیدگاهی محافظه کارانه، یا بهتر است اذعان داشته باشیم، موضعی ارتجاعی دارند، چراکه چرخ تاریخ را نمیتوان به عقب برگرداند، از آن گروه هستند.

سؤال: به نظر شما دلایل رشد این دیدگاه چیست؟

جواب: ۱- تضادهای امپریالیسم:

اسلام یک دین سیاسی ست، زمانی که اعراب قصد حمله به کشورهای دیگر را داشتند، منطق این جنگ ها، اعلام جهاد علیه کفار بود. در قرن نوزده و بیست، هنگامیکه که کشورهای مسلمان یکی پس از دیگری در برابر امپریالیسم سقوط کردند، جنبش مقاومت، علاوه بر ناسیونالیسم، از مذهب نیز استفاده کرد. در برخی کشورها جشن مالزی و اندونزی، جنبش استقلال طلب، جنگ رهایی بخش ملی را، به نام مذهب آغاز کرد. در سالهای اخیر، در شرایطی که شرکت های چندملیتی، استثمار مردم این کشورها را تشدید نموده اند، ما شاهد ابراز نفرت بخش هایی از این جوامع، علیه پایگاه این شرکت ها (یعنی غرب) هستیم. در دوران جنگ سرد، امپریالیسم از بنیادگرایی اسلامی به منظور تضعیف چپ استفاده کرد. در آن دوره، این جنبش ها بهترین یاران امپریالیسم بودند.

این موقعیت، زمانی که مرتجعین اسلامی در تضاد با امپریالیسم قرار گرفتند، تغییر کرد. علاوه براین، قرن ها ستم بر مردم کشورهای مسلمان، باعث شده مردم این کشورها، مانند مردمان همه کشورهای جهان سوم، نفرت شدیدی به ایالات متحده آمریکا داشته باشند. از این روست که در اواخر قرن بیست مسیحی، بنیادگرایی اسلامی، شعار دادن علیه امپریالیسم را در دستور کار خود قرار داد، و افرادی چون بن لادن، به عنوان سمبل این مبارزات شناخته شدند و عملیات تروریستی شان علیه آمریکا، به عنوان ((جهاد)) محسوب شد.

۲- عدم توانایی سرمایه در حل مسائل جاری دوران ما:

یکی دیگر از دلایل پیشرفت بنیادگرایی اسلامی، عدم توانایی سرمایه داری این کشورها، در پاسخگویی به خواست های انقلاب دمکراتیک است. کشورهایی که در آنها فقر، بیسواد و تفاوت های طبقاتی شدت یافته اند، جوامعی مناسب برای رشد بنیادگرایی اسلامی هستند.

۳- شکست چپ:

اولین پیروزی بنیادگرایی اسلامی، در ایران بود. دقیقاً در شرایطی که سرمایه در پاسخگویی به خواست های اجتماعی، ناتوانی خود را نشان داده بود. چپ ایران (خصوصاً حزب توده با تعقیب طرح ورشکسته استالینی انقلاب دو مرحله ای، در اتحاد با بنیادگرایان، به نیرویی علیه انقلاب تبدیل شد و چپ ایران، نه تنها نتوانست خود را جایگزین نظام شاهنشاهی سازد، بلکه در دوره حکومت

بنیادگرایان، نخواست یا نتوانست، به نیروی بسیج مبارزات طبقاتی برای سرنگونی سرمایه تبدیل شود و اتحادش با بنیادگرایان، فاجعه ای بود که در مرحله بعد، به کشتار و قتل عام نیروهای کمونیست انجامید، و بدین ترتیب، موقعیت طلایی برای انقلاب سوسیالیستی از دست رفت. افغانستان یکی دیگر از کشورهایی بود که بنیادگرایان در آن به قدرت رسیدند، در مورد افغانستان، دولت ((سوسیالیستی)) و انقلابیون افغانی، وقتی قدرت را به دست آوردند، از روش های استالینیستی و دستورالعمل های مسکو اطاعت میکردند. به جای تقویت انقلاب از پائین و به جای اتکاء به اتنرناسیونالیسم و تشویق دمکراسی کارگری، اتکاء به روش های بورکراتیک، استالینیستی، دشمن یاری طبقاتی و شیوه های اداره یک حکومت سنتی دنبال شد. سیاست هایی که به قدرت رسیدن بنیادگرایان اسلامی را تسهیل نمود.

۴- موفقیت در سازماندهی جامعه جایگزین:

جنبش های بنیادگرا در کشورهای مسلمان موفق شده اند جوامع جایگزین را بنیان گذارند. آنها موفق شده اند بیمارستان ها، مدارس، و تیم خانه های خود را سازمان دهند و از ضعف دولت های حاکم در ایجاد این خدمات، استفاده کنند. مدارس شان (برای طلبه ها)، نه تنها مرکز آموزش مذهبی، بلکه تضمینی برای دستیابی به غذا و مسکن برای فرزندان خانواده های فقیر است.

اما باید در اینجا به رابطه امپریالیسم و بنیادگرایی اشاره کنم.

بنیادگرایی اسلامی، نمونه چشمگیری از ریاکاری امپریالیسم است. در مقطع کنونی، ایالات متحده و امپریالیسم غربی، خود را بزرگترین دشمن بنیادگرایی اسلامی معرفی میکند و میکوشد این جریان را بزرگترین دشمن صلح جهانی معرفی کند. اما همین امپریالیسم، از نیروهای بنیادگرای اسلامی در کشورهای گوناگون، استفاده کرده است تا بدترین حملات علیه نیروهای چپ را سازماندهی کند. در دهه شصت، زمانی که جنبش های طبقاتی ضدکارگری در حال گسترش بودند، ایالات متحده و سازمان سیا از جنبش های پوپولیست مذهبی چون ((آخوان المسلمین)) استفاده کردند و به رهبری وزیر خارجه وقت ((جان فوستر))، رابطه بین این احزاب در کشورهای مختلف را تقویت، و شبکه ای از آخوان المسلمین در مصر، سوریه، الجزایر، پاکستان و اندونزی، ایجاد نمودند. کمک های سیاسی و اقتصادی شایانی به این احزاب داده شد. این روند در دهه ۸۰ به اوج خود رسید و هزاران ((چریک)) تربیت شده، به مجاهدین افغانستان پیوستند. ((جماعت اسلامی)) پاکستان، بیشترین کمک ها را به افغانستان فرستاد. این اتحاد نامیمون میان امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی، جنبشی علیه دولت ذولفقار بوتو را آغاز کرد. یکی از مسئولان دولت آمریکا، به ((مجاهدین)) افغان و رهبری ((جماعت اسلامی پاکستان)) خیرمقدم میگفت، در این جنگ هزاران ((چریک)) بنیادگرا، علیه دولت وقت در افغانستان می جنگیدند و ((اسامه بن لادن)) قهرمان سیا و پنتاکون بود. اما در پایان جنگ سرد، فضای تغییر کرد و پس از سقوط شوروی، شرایط جدیدی پیش آمد:

۱- در حلاء سیاسی ناشی از سقوط شوروی، جنبش کارگری و چپ در کشورهای مسلمان، بیش از پیش تضعیف شد.

۲- حمایت سیاسی اقتصادی از احزاب بنیادگرا متوقف شد.

۳- امپریالیسم در این مقطع، به دشمنان جدیدی احتیاج داشت تا آنها را جایگزین ((کمونیستها)) سازد.دنباله در ص ۴

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران!

.....دنباله بنیادگرایی اسلامی در پاکستان از ص ۱

سؤال: اگر ممکن است در مورد پایگاه اجتماعی بنیادگرایی اسلامی در پاکستان توضیح دهید؟

جواب: در انتخابات سال ۱۹۷۰ (اولین انتخابات پاکستان) بنیادگرایان اسلامی، ۱۸ کرسی بدست آوردند، اما در آخرین انتخابات (۱۹۹۷)، تنها موفق به کسب دو کرسی شدند. اما با این حال، نمی توان از نتایج انتخابات، در مورد محبوبیت اجتماعی این گروهها نتایج دقیقی بدست آورد. واقعیت این است که در میان دانشجویان، کارگران و سایر لایه های اجتماعی، از نفوذ چشمگیری برخوردارند. در آخرین اجتماع (کنگره) جماعت اسلامی پاکستان، ۳ میلیون نفر شرکت کردند، و سال گذشته، در اجتماع «لشکر طیبه»، نیم میلیون نفر حضور داشتند. در دانشگاه ها، بنیادگرایان وابسته به «جماعت اسلامی»، کنترل امور را به عهده دارند و اگر کسی از آنها نافرمانی کند، او را به قتل می رسانند.

سؤال: اگر ممکن است در مورد اختلافات درونی میان جناح های بنیادگرا توضیح دهید؟

جواب: قبل از هر چیز، باید این احزاب را به دو دسته تقسیم کرد، جریانهای جدی، و جریانهای غیرجدی.

دو بخش اسلام (شعبه و سنی)، نمایندگان خاص خود را دارند، اگرچه پاکستان عمدتاً یک کشور سنی مذهب است، ولی ۲۰ درصد جمعیت، شیعه هستند و احزاب اسلامی وابسته به شیعیان، از ایران کمک میگیرند. نیروهای سنی، به سه مکتب برابلی، دثونندی و اهل حدیث تقسیم میشوند. طالبان هم از گروه دثونندی هستند. همه این احزاب رویهم بر خوردی سکنارسیتی با یکدیگر دارند. احزاب جدی بنیادگرای پاکستان، عبارتند از «جماعت اسلامی» و «عوامی تحریک».

سؤال: آینده سیاسی پاکستان را چگونه ارزیابی میکنید؟ آیا امکان بقدرت رسیدن بنیادگرایان اسلامی هست؟ سیاست حزب شما نسبت به این گروهها چیست؟

جواب: در کوتاه مدت بعید است، مگر آنکه کودتای نظامی توسط جناح های مدافع بنیادگرایی در ارتش صورت گیرد. بحران و اوضاع نابسامان در ایران و افغانستان، شانس محبوبیت گسترده تر این احزاب را کم کرده است، اما در سطح سیاسی، خلأی موجود است که اگر چپ نتواند آنرا پر کند، ممکن است نیروهای بنیادگرا، از نارضایتی های موجود سوءاستفاده کنند، خصوصاً اینکه شعارهای ضد فتووال، ضد امپریالیست، میدهند.

حزب کارگر پاکستان، هر نوع همکاری با این جریان ها را محکوم میداند. چراکه این نیروها را فاشیست ارزیابی میکند، ما هر نوع اتحاد عمل با این جریان ها را کاملاً محکوم میدانیم، اینها ضد طبقه کارگر، ضد زن، و ضد اقلیت های ملی هستند. هنر و ادبیات را تحمل نمی کنند و دشمنی شان با آمریکا، بر سر این است که «کافر» است. ایجاد هرگونه توهمی نسبت به این جریان ها، خطرناک است و به ضرر طبقه کارگر.

در چنین شرایطی، واضح بود که نفع مشترک امپریالیسم و بنیادگرایان اسلامی این بود که به جنگ یکدیگر برخیزند. بنیادگرایان از این طریق می توانستند خود را «ضد امپریالیست» نشان دهند، و امپریالیسم از این طریق میتوانست هزینه های سنگین دفاعی خود را توجیه کند.

سؤال: اگر ممکن است در مورد پاکستان و بنیادگرایی توضیح دهید.

جواب: در پاکستان جنبش بنیادگرا، جان تازه ای یافته است و در این رابطه باید به چند عنصر توجه کرد:

۱- تضادهای امپریالیسم.

۲- عدم توانایی سرمایه داری در پاسخگویی به پایه ای ترین خواست ها.

۳- شکست چپ.

۴- موفقیت در سازماندهی جامعه جایگزین.

علاوه بر این ها، نیز باید به دلایل دیگر اشاره کرد. پاکستان یک دولت ملی نیست، بلکه از نظر تاریخی و ملی، پدیده عجیبی ست. بجز اسرائیل، تنها کشوری ست که براساس هویت مذهبی و به نام دولت مذهبی، شکل گرفته است. در تمام طول حیات پاکستان، حکمرانان این کشور از مذهب استفاده کرده اند تا حقوق ملیت های گوناگون در مرزهای پاکستان را پایمال، و دولتهای کودتایی و غیرانتخابی را توجیه کنند. در نتیجه، پاکستان یک حکومت نیمه مذهبی است.

۲- طبقه حاکمه، پیوسته از مذهب سوءاستفاده کرده است تا محبوبیت کسب کند و حتی دولت هایی که در انتخابات پیروز شده اند، در مقاطع مختلف از مذهب استفاده کرده اند تا محبوبیت خود را افزایش دهند. مدارس (مراکز تربیت طالبان) ارتش گسترده ای از جوانان بنیادگرا تربیت می کنند. در حال حاضر ۸ هزار مدرسه مذهبی در پاکستان موجود است، و حدود ۲.۵ میلیون طلبه و بنیادگرا در آنها تربیت میشوند. مخارج این «مدارس»، را، اعیان و پولداران سعودی و کویتی و گاهی ثروتمندان پاکستانی می پردازند، این سرمایه داران «در راه خدمت به الله» و به منظور تطهیر پول کثیف شان، حاضرند کمک مالی بپردازند. در این میان، والدین فقیر، چاره ای ندارند جز اینکه فرزندان خود را به این «مدارس» بفرستند، چراکه تنها راه حل دیگر، فرستادن فرزندانشان به سر کارهایی با دستمزدهای ناچیز است، یعنی در عمل، انتخاب دیگری وجود ندارد. علاوه براین، این خانواده ها بر این باورند که فرزندانشان، پس از حفظ کردن قرآن، به بهشت خواهند رفت.

بنیادگرایی اسلامی در پاکستان در دهه ۸۰، در دوران حکومت ژنرال ضیاءالحق رشد کرد و او از این مقوله برای توجیه دیکتاتوری و قوانین اسلامی علیه مردم پاکستان استفاده کرد. در پایان جنگ افغانستان علیه شوروی، «مجاهدین» مسلمان در رابطه با کشمیر فعال شدند. و این جنگ همچنان در جریان است. البته در این مورد هم، ارتش پاکستان کوشش اش این است که از این جوانان فقط در رابطه با کشمیر استفاده کند، ولی از آنجا که اینها ششستسوی مغزی شده اند، طبیعی ست که می خواهند در جهاد در کشورهای دیگر هم درگیر شوند.

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران!

آری، راه حل مؤثر دیگری، به جز بمباران افغانستان، وجود دارد!

نویسنده: طارق علی

منبع: روزنامه ایندپندنت ۱۵ اکتبر

برگردان از اتحاد چپ کارگری

در طول دهه گذشته، هر جنگی که غرب در آن دخالت داشته (در خلیج فارس، بالکان و اکنون در آسیای جنوبی)، همواره با یک کارزار تبلیغاتی به دقت برنامه ریزی شده، همراه بوده است. سیاست های این دوره، به سبک و سیاق سازمان های اطلاعاتی، پی ریزی شده اند که اجزای آن عبارتند از: جعل اخبار، اغراق در زمینه قدرت و توانایی دشمن، تشریح تصاویر تلویزیونی همراه با دروغ و سانسور. هدف از بکارگیری این سیاست ها، تحمیل و خلع سلاح شهروندان، می باشد. همه چیز، یا بیش از اندازه ساده، و یا آنکه، به طرز کسالت باری پیچیده و نامفهوم، جلوه داده میشود، با این پیام ساده که آترناتیو و راه حل دیگری نیز، وجود ندارد.

با گذشت دو هفته از آغاز بمباران افغانستان، پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا)، اعتراف می کند که برخی از بمب ها، به خطا رفته اند. تاکنون دویست غیرنظامی افغانی، جان خود را از دست داده اند و چنانچه بمباران ها ادامه یابند، تعداد بسیار بیشتری، جان خواهند باخت. در جریان رجزخوانی های پیش از جنگ، وزیر دفاع آمریکا، دانالد رامسفلد، با تمسخر می گفت «اساساً معلوم نیست افغانستان چیزی که ارزش بمباران کرده باشد یا نه». برای رامسفلد، پاسخ به این سؤال، بوضوح روشن بود. واقعیت این است که کارزار بمب افکنی آمریکا و انگلیس، نقض آشکار مواد ۴۸ و ۵۱ کنوانسیون ژنو، و همچنین، منشور نورمبرگ می باشد. ماده ۴۸، تأکید می کند که: «به منظور تضمین حقوق و حفاظت از جمعیت غیرنظامی و تأسیسات غیرنظامی، دو طرف منازعه، می بایست در همه حال، میان جمعیت غیرنظامی و شرکت کنندگان در نبرد، و میان تأسیسات غیرنظامی و نظامی، تفاوت قائل شده و به طریق اولی، عملیات خود را تنها متوجه اهداف نظامی کنند.»

ماده ۵۱ کنوانسیون ژنو نیز با همین روشنی، حملات کور را ممنوع کرده در شرح آن می نویسد که منظور از حملات کور، عملیاتی ست که «انجام آن می تواند تصادفاً به مرگ و یا مجروحیت غیرنظامیان منجر شود، یا، آسیبی به تأسیسات غیرنظامی وارد سازد، و یا آنکه، ترکیبی از این دو را به همراه داشته باشد.....» اما آیا اصولاً آترناتیو دیگری به جز بمباران وجود داشت؟ اگر منظور واقعی از بمباران ها، براه انداختن یک جنگ بیرحمانه انتقامی نبود، بلکه هدف، واقعاً تضعیف و نابودی تروریسم و کشیدن عامرین جنایت ۱۱ سپتامبر به پای میز محاکمه، بود، پس در پاسخ به سؤال بالا، باید گفت، بله، راه حل دیگری نیز وجود داشت. اگر دستگاه قضائی مدارک موثقی در مورد مجرم بودن بن لادن، در دست داشت، آنگاه قاعدتاً می بایست حکم استرداد بن لادن، صادر، و مقدمات محاکمه وی، فراهم می شد. آمریکا در این زمینه می توانست از روش صبورانه اسرائیل در تعقیب، دستگیری و محاکمه آدولف آیشمن، که جرائم به مراتب سنگین تری را مرتکب شده بود، درس بگیرد. با شروع جنگ بوش و بلر ترکیبی از گفتمان کابویی و تورات را بکار بردند تا مانع از هرگونه بررسی جنایی شوند. مدلی که تاکنون دنبال شده است، همان تشویق خشونت جمعیت ناآگاه است، خشونتی که با تکرار تهدیدهای ترس آور تشدید میگردد. امروز از خطر «سیاه زخم» صحبت می کنند، حتماً فردا از چمدان های حاوی بمب اتمی صحبت خواهند کرد، اما هدف اصلی، همان هدف قدیمی امپریالیستی ست، یعنی

سرنوشتی طالبان و بقدرت رساندن دولت تابع (ارزشهای غربی) نزدیک تر باشد، آنگونه که طالبان در گذشته عمل میکرد. تنها در این صورت است که بمباران قابل فهم است، همانگونه که رهبران «اتحاد شمال» که منتظر سقوط کابل هستند نیز، بخوبی می دانند. رهبران این «ائتلاف» مدعی هستند که به تنهایی قادر به پیروزی هستند، اما برای احتیاط، کماندوهای امریکا و بریتانیا به آنها کمک خواهند کرد تا مثل دور قبل شکست نخورند.

در حال حاضر خبری از بهانه اصلی شروع این جنگ نیست. اساساً بن لادن کجاست؟ آیا دستگیری او بخش دوم این عملیات است؟ و اگر دستگیر شود، آیا او را خواهند کشت یا به دادگاه تحویل داده خواهد شد؟ و اگر چنین شود، آیا کل این عملیات از محبوبیت تروریسم خواهد کاست و باعث شکست تروریسم خواهد شد؟ من فکر میکنم نتیجه، کاملاً عکس آن خواهد بود، خصوصاً در جهان عرب و مسلمان. به نظر میرسد نه جرح بوش و نه بلر، متوجه نیستند که چه بخواهند چه نخواهند، آقای بن لادن در بخش هایی از جهان سوم، به یک قهرمان تبدیل شده است.

جوانان تحصیل کرده سعودی، مصری و مراکشی از طبقات متوسط، تضمین خواهند کرد که «شهادت اش» عبث نباشد. همین هفته پیش، جرح بوش به خبرنگاران گفت: «می پرسید عکس العمل من نسبت به نفرت و انزجار مردم در کشورهای اسلامی چیست؟ به شما میگویم عکس العمل من چیست، متحیر میشوم چون میدانم ما چه خوب هستیم»

آقای بلر متحد نظامی او راه حل دیگری دارد: «یک نکته بر من واضح است لازم است تبلیغات و روابط عمومی مان در کشورهای عربی را تقویت کنیم». ساده انگاری رهبران این کشورها، وحشتناک است. بی شک متخصصان و دیپلمات های وزارت خارجه ایالات متحده و بریتانیا، از واقعیات مطلع هستند. آنها قاعدتاً باید بدانند که راه حل درازمدت، سیاسی اقتصادی ست، نه نظامی. تا زمانی که فلسطینیان، از دستیابی به یک دولت واقعی و حاکمیت بر سرنوشته شان محروم باشند، از صلح خبری نیست. ممکن است آقای عرفات، به مناطق تکه بریده «بانتوستان» مانند، رضایت بدهد، ولی مردم فلسطین راضی نخواهند بود. به بیان دیگر، انتفاضه اخیر، قیامی ست علیه قرارداد اسلو و فساد رهبری مقامات فلسطینی.

آنوقت مسئله عراق، باقی میماند. در این رابطه باید گفت که هیچکدام از دلایل موجود برای توجیه ادامه بمباران و تحریم اقتصادی عراق، معنی ندارد. ادعای اینکه خشونت دولت صدام بی نظیر است، داستان سازی ست. ژنرال های ترکیه، این متحدان ارزشمند ناتو، تنها در طول ده سال گذشته ۳۰ هزار کرد را قتل عام کرده اند و به این ملت حتی اجازه نمیدهند که به زبان ملی خود صحبت کند.

عربستان سعودی حتی ادعای احترام گذاشتن به حقوق بشر را هم ندارد و موقعیت زنان در این کشور، حتی در روسیه قرون وسطی هم وجود نداشت. تا آنجا که به سلاح های اتمی برمی گردد، مسئول سازمان بازرسی اتمی سازمان ملل متحده، «اسکات ریترا»، تأکید می کند که وجود این نوع سلاح ها را به هیچ وجه نمی توان تحمل کرد، اما همزمان اسرائیل این نوع اسلحه را در اختیار دارد و هیچ تحریمی هم بر آن وارد نشده است.

دقیقاً همین سیاست یک بام و دو هوای اخلاقی ست که باعث ناامیدی جوانان میشود. این درحالی ست که راه حل فوری این معضل، کاملاً روشن است: برداشتن فوری تحریم و پایان دان قطعی به بمباران عراق، اثر مثبتی در کشورهای اسلامی باقی خواهد گذاشت و از تعداد جوانانی که داوطلب عملیات انتحاری برای هدف مذهبی هستند، خواهد کاست. شاید گامی کوچک در این مسیر برداشته می شد. اگر آنگاه که جنگنده های امریکایی و انگلیسی، برای نابود ساختن باقیمانده ویرانه های قحطی زده افغانستان، به پرواز درمی آیند، رهبران سیاسی ما، به نام منطق، زبان به اعتراض می گشودند.

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران!

جلسه ها، سمینارها!

برخی نامه ها و مطالب رسیده:

طی هفته های اخیر، تقریباً هر روز اطلاعیه و مطالب خبری از سازمان انقلابی زنان افغانستان (راوا) به آدرس کمیته زنان اتحاد چپ کارگری رسیده است که ما مجموعه هفتگی این اطلاعیه ها را در سایت اینترنتی اتحاد چپ کارگری قرار داده ایم. این اطلاعیه ها، شامل موضعگیری «راوا» علیه حملات هوایی، طالبان و جبهه شمال و در دفاع از مبارزات زنان افغانستان می باشند.

علاوه براین، اطلاعیه هایی از گروه های چپ اروپایی و آمریکایی علیه حملات هوایی ایالات متحده، و همچنین اطلاعیه هایی از کارگران کره جنوبی و سازمان چپ متحد آرژانتین، نیز به ما رسیده است که در اکثر این بیانیه ها، با تأکید بر محکومیت عملیات تروریستی، این جریان های چپ و کارگری، حملات نظامی ایالات متحده علیه یکی از فقیرترین کشورهای جهان را، محکوم کرده اند.

گذشته از این، هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری، در مذاکره و مکاتبه با «سازمان آزادی کارگری» در بریتانیا و برخی فعالین جنبش ضدسرمایه داری در شمال انگلیس، در پی برپایی کارزار جدیدی ست تا علاوه بر اتحاد علیه جنگ، مسائل سیاسی دیگری، از جمله لزوم مبارزه با بنیادگرایی اسلامی به مثابه دیدگاهی ارتجاعی و واپسگرا، در دستور کار قرار دهد.

فعالیت های اتحاد چپ کارگری در عرصه بین المللی!

سخنرانی اعضای اتحاد چپ کارگری در دانشگاه گلاسکو:

روز ۲۷ اکتبر، دانشگاه گلاسکو «Teach In» برای اساتید، دانشجویان و جنبش ضدسرمایه داری. رفقای اتحاد چپ کارگری دو بحث پیرامون بنیادگرایی اسلامی و سابقه مبارزات و جنگ های اخیر در افغانستان ارائه خواهند کرد. سخنرانان دیگر این جلسه عبارتند از:

«رولاند مارس» و «جرج میتلند» از «کمپین همبستگی با جنبش فلسطین»، بحث هایی پیرامون شکل گیری دولت اسرائیل و مسائل خاورمیانه ارائه خواهند کرد. پرفسور «آنتونی بلاک» از دانشگاه «داندی» در مورد اسلام صحبت خواهد کرد و «مارک گونزالز» استاد دانشگاه گلاسکو و از اعضای رهبری حزب کارگران سوسیالیست بریتانیا، در رابطه با امپریالیسم و جنگ سخنرانی خواهد داشت. دیگر سخنرانان این سمینار، نمایندگان از «کارزار علیه فروش اسلحه» و «جنبش برای آزادی های فردی در بریتانیا».

سخنرانی عضو هیئت هماهنگی در لندن:

همچنین به همت «جنبش برای سوسیالیسم» (انگلیس) و اتحاد چپ کارگری (ایران)، جلسه بحثی تحت عنوان «علیه جنگ، علیه تروریسم»، در روز ۳ نوامبر در لندن برگزار خواهد شد. در این جلسه «پرفسور مزارش» و «کلیف سلوتر»، از اعضای باسابقه جنبش کمونیستی بریتانیا، «یاسمین میظر» از اعضای هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری، خانم «لیز لستر» از اعضای جنبش چپ ایالات متحده آمریکا و اخیراً بریتانیا، بحث هایی ارائه خواهند کرد.

دعوت از اتحاد چپ کارگری برای شرکت در سمینار:

«اتحاد کمونیستی اسرائیل» و گروه یهودیان سوسیالیست، از اتحاد چپ کارگری دعوت کرده اند تا پیرامون مسائل منطقه در روز ۲۱ نوامبر در لندن، در سمینار این دو جریان شرکت کند.

برای کسب اطلاعات بیشتر در رابطه با این نشست ها، با آدرس های اتحاد چپ کارگری تماس بگیرید.

شماره حساب پستی اتحاد چپ کارگری ایران در سوئد:

pg: 4289144-0

شماره فکس و آدرس پستی اتحاد چپ کارگری ایران:

Address: Box 22 33 40 314 Gtg Sweden

Fax: 0046 31139897 0044 8701257959

آدرس ما در اینترنت:

<http://www.etehadchap.com>

e-mail: web@etehadchap.com

آدرس پست الکترونیکی اتحاد چپ کارگری در آمریکا:

us.east@etehadchap.com

آدرس پست الکترونیکی کمیته زنان اتحاد چپ کارگری:

zanan@etehadchap.com

مسئول اجرائی بولتن: داریوش ارجمندی، سوئد

ifa513g@tinet.se

زننده باد سوسیالیسم!